

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
تیرماه ۱۴۰۲

بحران جهانی

ضرورت هم‌آهنگی و همراهی در این

مصاف نفس‌گیر

خسرو پارسا



جهان به راست چرخیده است و چپ نیز در یکی دیگر از بحران‌هایش به سر می‌برد. و این برای هر انسان پیشرو هم پرسش‌های متعددی را مطرح می‌کند و هم کوشش‌هایی برای ارائه‌ی پاسخ مناسب به آنها.

همه‌ی ما در جست‌وجو بوده‌ایم. زنجیره‌ای از مسائل و معضلات در ارتباط با چپ جهانی وجود دارد که گریبان ما را نیز می‌گیرد؛ در عین حال و علاوه بر آنها مشکلاتی هم هست که ویژه‌ی خود ماست.

۱

نظم نوین جهانی

سلطه‌ی نولیبرالیسم مشخصه‌ی اساسی نظم جهانی کنونی است. اما هم‌زمان مجموعه عوامل دیگری که خود علت یا معلول همین عامل هستند سلطه‌ی نولیبرالیسم را کامل کرده‌اند

هنگامی که انقلاب انفورماتیک شروع می‌شد بسیاری از خوش‌بینان با دیدن جنبه‌های مثبت، آن‌را به‌عنوان عاملی در دگرگونی مناسبات اجتماعی و لذا پایان سرمایه‌داری تلقی کردند. به‌راستی هم که این پدیده امکاناتی در اختیار بشریت می‌گذاشت که فراتر از هر جهشی بود که تاکنون دیده شده بود. اما همان زمان برای بسیاری از نیروهای پیشرو مطرح شد که لزوماً چنین نیست و این پدیده در عین مثبت بودن می‌تواند در روند خود برخلاف تصور منجر به تقویت سرمایه‌داری شود که شد. در سطح جهان و نیز در ایران ادبیات گسترده‌ای در این زمینه به‌وجود آمد. در ایران از جمله کتابی تحت عنوان «[جامعه‌ی انفورماتیک و سرمایه‌داری](#)» منتشر شد که به همین انقلاب می‌پرداخت. اما سرمایه‌داری با امکانات وسیع خود این انقلاب را مصادره کرد؛ کاری که امروز می‌خواهد با پدیده‌ی هوش مصنوعی که به‌خودی‌خود یک دستاورد عظیم بشری است، انجام دهد.

تشدید سرکوب جهانی

تشدید سرکوب نشانه‌ای از گستاخ‌تر شدن سرمایه‌داری است. جهان با دو نوع سرکوب روبرو است. اول سرکوب فیزیکی و مستقیم است که به‌قدر کافی درباره‌ی آن می‌دانیم و در نظم نوین «قانونی» است چون سازمان‌های بین‌المللی خشونت و توسل به سلاح را جزء حقوق ویژه‌ی دولت‌ها شمرده و توسل به آنها را از جانب مخالفان «تروریسم» نامیده‌اند! نوع دوم سرکوب غیرمستقیم است که اتفاقاً با استفاده از امکاناتی که انقلاب انفورماتیک در دسترس قرار داده به حد بی‌سابقه‌ای رسیده است. شناسایی و پی‌گیری مخالفان نظم حاکم تحت عناوین مختلف از جمله مرکزیت دادن به اطلاعات هویتی، شخصی و بهداشتی، مالی، قضایی و حقوقی و امنیتی و... همزمان با کمبود امکان دفاع مردم از خود در این زمینه‌ها، شرایطی به‌وجود آورده است که امروز با آن مواجه هستیم. روزی نیست که همه‌ی ما به شواهدی دال بر محصور شدن بیشتر و بیشتر خود روبرو نشویم. آنچه در گذشته صرفاً تخیلی در حوزه‌ی امکان بود — «۱۹۸۴» و «میرا» و... — نه تنها به واقعیت پیوسته که از آن نیز فراتر رفته است.

قصد من از اشاره به این پدیده از یک طرف تأکید روی مسئله‌ای است که به‌طور روزمره اعمال می‌شود ولی مهم‌تر از آن توجه به پیدایش عارضه‌ای جدید است برای نیروهای پیشرو: رسانه‌های سرمایه‌داری و چیرگی‌شان بر افکار عمومی.

سلطه بر رسانه‌ها

سرمایه‌داری با استفاده از این امکانات توانسته است خود را در مصاف با چپ یک‌دست‌تر و سلطه‌ی خود را بر رسانه‌ها به مراتب بیش از پیش کند. اگر در گذشته ممکن بود گه‌گاه در رسانه‌ها به اصطلاح «چیزی از دست‌شان دربرود»، امروز نه‌تنها متولیان اصلی رسانه‌ها، بلکه حتی مجریان میانی و پایینی هم چنان دست‌چین می‌شوند که مغز و قلب و ... آنها از پیش شناسایی و تربیت شده است. آنها نه صرفاً به‌صورت یک مجری، بلکه به‌صورت یک کارگزار عمل می‌کنند. اگر تا چند سال پیش امکان درز اطلاعات به خارج از سیستم وجود داشت امروز این امکان بسیار کم‌تر شده است. اکنون

سرمایه‌داری در مقابله با مصادره‌ی این امکانات توانا تر و لذا گستاخ‌تر شده است. در این مسئله جای سخن بسیار است.

محدودیت چپ

اما آن روی سکه‌ی انحصار حتی مهم‌تر است: محروم شدن چپ از دسترسی به اطلاعات. نظم نوین توانسته است با انحصار اطلاعات و سلطه بر رسانه‌های همگانی، نیروهای چپ را تا اندازه‌ی زیادی از دسترسی به اطلاعات مهم بازدارد. هرروز از برلمان شدن مسائلی غافلگیر می‌شویم که ظاهراً از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی شده و جریان داشته است. هرروز «ناگهان» با اخباری از زدوبندهای جهانی روبرو می‌شویم که برنامه‌ریزی‌ها و یا توطئه‌های آن از مدت‌ها پیش در اردوی سرمایه‌داری در دستورکار بوده است. نگاهی به مطبوعات چپ در سطح جهان سطح نازل دسترسی به اطلاعات را نشان می‌دهد. صرف‌نظر از آن که تحلیل‌های این مطبوعات ارزش‌های ویژه‌ی خود را دارد.

«مزیت‌ها»!

جز در مورد امتیازهای عمده‌ی سرمایه‌داری که ذکر آن رفت «مزیت‌های» دیگری برای آن در جدال با نیروهای مقابل را می‌توان برشمرد که کم‌اثر نیستند. سرمایه، پول و امکانات فراوان، جاسوسی و دزدی و ارتشاء، توسل به هر نوع توطئه، توسل به لومپنیسم و فحشا و هر نوع بی‌اخلاقی متصور. به‌رحال مجموعه‌ی امکانات و نیز این «مزیت‌های ویژه هم کمک کرده است که نظم نوین سرمایه‌داری دست‌بالا را داشته باشد. نظم نوین توانسته میراث‌دار گذشته‌ی سرمایه‌داری باشد. از بحران‌ها آموخته است. اندیشکده‌های بی‌شمار و نهادها و تعهدات و پیمان‌های بین‌المللی متعدد به‌وجود آورده است: از سازمان ملل تا ناتو، تا اتحادیه‌ی اروپا و کمیسیون سه‌جانبه، «باشگاه رم»، مجمع جهانی اقتصاد و....

۲

نیروهای پیشرو و چپ

سکتاریسم

اگر پرسیده شود که از مهم‌ترین علل عدم‌هماهنگی یا اتحاد نیروهای چپ در گذشته و حال و در سطح جهانی و ایران چه بوده است، بی‌تردید به مسئله‌ی سکتاریسم توجه خواهیم کرد. اشاره‌ای می‌کنم.

چپ از نظر اجتماعی و فرهنگی در جهان و ایران دستاوردهایی داشته است که تاریخی شده است. تاریخ مبارزات کارگران، زنان، اقلیت‌ها، مبارزه برای حفظ محیط زیست، مبارزه برای رهایی ... سرشار از کوشش‌های تعیین‌کننده‌ی چپ بوده است. اما وضع کنونی به چه صورت است؟ چرا برخی از این دستاوردها یا مصادره و یا کمرنگ شده‌اند. چرا چپ امروز هم مانند گذشته باید تقریباً از صفر شروع کند. چرا دستاوردها حفظ نشده‌اند و نمی‌شوند.

در پاسخ به این پرسش‌ها ما طبیعتاً دوباره همان مسائل سرکوب، خفقان و ... را مطرح نمی‌کنیم. این‌ها بارها مورد بحث قرار گرفته است. پرسش اصلی کنونی این است که قصور یا تقصیرات خود چپ چه بوده است و چه است.

تجربه‌ی ایران بعد از انقلاب که مجالی برای نزدیکی نیروهای چپ به‌وجود آورد سرتاسر مملو از شکست بود. کوشش‌های گروه‌های متعدد برای اتحاد به سرانجام دلخواهی نرسید و نه تنها در مقابل حاکمیت، بلکه حتی در مقابل «چپ»‌هایی که ذوب در ولایت شده بودند، موفق نبود. تجربه‌ی «جبهه‌ی دموکراتیک ملی» به‌عنوان یک جبهه‌ی ائتلافی هم در عین حال که جنبه‌های مثبت داشت، به سرانجام نرسید. ما معمولاً نقش حاکمیت در این شکست‌ها را «داده» می‌گیریم. اما نقش خود گروه‌های چپ چه بود؟

علل سکتاریسم

من در تجربه‌ی عملی بعد از انقلاب علاوه بر تفاوت‌های آرمانی و اختلاف‌نظرهای سیاسی، نقش سکتاریسم را بسیار مؤثر و مخرب دیده‌ام. احتمالاً خیلی‌ها موافق این

ارزیابی هستند ولی باید پرسید علل سکتاریسم چه بوده است و چیست. خود سکتاریسم از کجاها ناشی می‌شود.

انسان، از ابتدا یا بعد از رشد در اجتماع، ملغمه‌ای از نیروهای متضادِ ایثار از یک سو و خودخواهی از سوی دیگر بوده است. این بحث از نظر بیولوژیک، اجتماعی و فلسفی ... آن قدر به جهات مختلف کشیده شده که ورود مجدد به آن ملال‌انگیز است. همه‌ی ما و، لذا همه‌ی برساخته‌های ما، تا حدی و حدودی درگیر این نیروهای متضاد هستیم. اجازه دهید از یک موضوع روزمره شروع کنم. من و شما قاعداً مایلیم که در هر کاری که انجام می‌دهیم آزاد باشیم و به اصطلاح «آقابالاسر» نداشته باشیم. آنچه را که مایلیم و درست می‌پنداریم انجام دهیم. این نه تنها در امور فردی بلکه در امور اجتماعی و سیاسی هم صادق است. اما در عین حال می‌دانیم که فعالیت در جمع مزیت‌ها و قابلیت‌ها و نتایج بیشتر و بهتری دارد. بنابراین می‌پذیریم که فعالیت جمعی مقداری — بلی مقداری — ما را محدود کند. ولی پرسش اصلی این است که این مقدار چه حد و حدودی دارد، چقدر است و تا کجاست. به نظر من اصل قضیه این است. اگر این نوع جمع‌ها و جمعیت‌ها حدود اصول آرمانی و اساسی را محدود نکنند می‌توان و باید آن را به فعالیت فردی که کم‌تر مثمر ثمر است ترجیح داد.

فقدان دید دموکراتیک، اتوریته‌گرایی

فرض کنیم ما جمعی مشخص هستیم و می‌پذیریم که با جمعی دیگر فعالیت مشترک کنیم. آیا پس از پذیرش ضروری محدودیت‌های جمعی خود را ذوب شده در آن جمع دیگر خواهیم یافت؟ آیا آن جمع بزرگ‌تر اجازه می‌دهد که در مواردی که ما با آن تفاوت نظر یا مخالفت داریم، آن را ابراز کنیم؟ به نظر من اگر چنین امکانی وجود نداشته باشد اولین تخطی از حقوق انسانی صورت گرفته است. چطور من نوعی می‌تواند به جمعی بپیوندد و احیاناً مجبور به دفاع از موضعی شود که به آنها باور ندارد و خلاف آنها می‌اندیشد. این یک دروغ‌گویی به خود، و به دیگران است. اولین گام سقوط در سراسیمگی است.

من در گذشته مفصل‌تر در باره‌ی این موضوع گفته و نوشته‌ام. با اولین «بلی» خنجر به زیر چانه خواهد رفت.

راه و طریق درست اما این است که جمع به‌صورتی تشکیل شده باشد که امکان وجود طرز فکرها و جناح‌ها را — نه صرفاً درون تشکیلاتی بلکه حتی خارج از تشکیلات — بدهد. یعنی جمع غیراتوریته‌گرا باشد و دموکرات. باز هم قبلاً در این مورد نوشته‌ایم. در جامعه‌ی ما، به هزار و یک دلیل، اگر نگوییم همه، بیشتر جمع‌های چپ مطابق الگوبرداری از مناسبات در احزاب و جوامع پیشین مبتنی بر مناسبات اتوریته‌گرا بوده‌اند و این حتی خلاف شأن انسان است.

پس از انقلاب ۵۷ ذوق‌زدگی و کوتاه‌بینی‌های چپ نیز این سکتاریسم را تشدید کرد. سوابق اتوریته‌گرایانه‌ی سازمان‌ها نیز باز مزید بر علت شد. هر جمعی فکر می‌کرد که اوضاع بر وفق مرادش است، پس چرا خود را در جمعی دیگر ادغام کند. چرا به سر بی‌درد دستمال ببندد، به‌ویژه آن‌که بداند پس از ادغام در حقیقت در آن جمع ذوب و مستحیل خواهد شد. در آن‌زمان آن‌قدر این توهم و چراها ادامه پیدا کرد که خیلی زود دیر شد! به‌همین سادگی، به‌همین تأسفانگیزی!

زمانی که هیچ نیرویی که به‌وضوح برتر باشد در صحنه وجود نداشته باشد گروه‌های کوچک‌تر حتی سکتاریست‌تر هم می‌شوند. هنگام توهم پیروزیِ قریب‌الوقوع، و بدتر از آن هنگام شکست، جدال‌ها فزونی می‌یابد و تقصیر شکست بیش از پیش به‌عهده‌ی دیگران انداخته می‌شود.

چپ‌روی

این سناریو تا زمانی که برخوردی همه‌جانبه، صادقانه و آینده‌نگرانه به‌وجود نیاید ادامه می‌یابد. نباید در مقابل بحران آن‌را اساساً نفی کرد. نه افسرده و دل‌سرد شد و نه به‌عکس چپ و چپ‌تر، یعنی ایزوله و ایزوله‌تر، شد. آیا قبول نداریم که ما از یک‌دیگر و نیز از بخش بزرگی از مردم ایزوله‌ایم؟

چپ‌روی و چپ‌زدگی همواره آفت بزرگی در میان ما بوده است. چپ‌روی هم در لحظه‌ی حال مخرب است و هم امکانات و امیدهای آینده را نابود می‌کند.

باید در لحظه تحلیل واقع‌بینانه کرد. کم‌تر کرده‌ایم، حتی در تحلیل «بعد از واقعه» هم بارها از آن طفره رفته‌ایم. یا منکر بحران شده‌ایم و یا در صورت اجبار به اقرار، دلسرد و افسرده شده‌ایم. این ما را به‌جایی نخواهد رساند.

تنبّه و درس‌آموزی

ما، یعنی مجموعه‌ی نیروهای چپ و پیشرو ضد سرمایه‌داری (یعنی نیروهای مخالف مناسبات موجود که خواهان نظم‌ی مترقی هستند)، اگر نه بالفعل، بالقوه نیروی عظیمی هستیم، و راهی به‌جز هم‌آوایی، هم‌آهنگی و همراهی و اتحاد لااقل در عمل نداریم. باید در هر حرکت و موضع خود سؤال کنیم که آیا در جهت تفرقه پیش می‌رویم یا اتحاد.

البته تفرق و سکتاریسم همه‌جا — و نه تنها در چپ — وجود دارد. در میان نیروهای «پوزسیون» وابسته اگر بیشتر نباشد کم‌تر نیست. ولی آنها یک ویژگی دارند که ما نداریم. آنها دم‌شان به جایی بسته است، به نیروهایی وابسته است که آنها را تأمین می‌کنند و به آنها دستور می‌دهند. به پول و قدرت وابسته‌اند و فرمان‌نهایی را از آن می‌گیرند. می‌توانند بنا بر دستور مؤتلف شوند، متحد شوند یا از هم بپاشند که نظایر مضحک آن‌را شاهد بوده‌ایم.

آینده به کدام سو می‌رود؟

آنها به پول و قدرت متکی هستند و ما به آرمان. ببینیم در مصاف نفس‌گیر پول و آرمان چه کسی برنده می‌شود. ببینیم آیا تضادهای درون سرمایه‌داری گستاخ که شدیدتر هم شده است ما را به جنگ جهانی سوم و بربریت و نابودی قطعی می‌کشاند، یا خرد و وجدان انسان خردمند در نهایت نیروی خود را اعمال می‌کند. شواهدِ هردو امکان در افق دیده می‌شود.

ببینیم تا اسب اسفندیار

سوی آخور آید همی بی‌سوار

و یا باره‌ی رستم جنگجوی
به ایوان نهد بی‌خداوند روی

۲۵ تیر ۱۴۰۲